**فایل 1277**

**وعدۀ قطعی خداوند**

**به هم پیچیده شدن این عالم**

أَعُوذُ بِاللَّهِ‏ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

يَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ كَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ وَعْداً عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلينَ. وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ [[1]](#footnote-1)

آن روزی که ما آسمان‌ها را مانند پیچیدن طومار در هم می‌پیچیم، همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را بازمی‌گردانیم، این وعده‌ای بر عهدۀ ماست و قطعاً آن را انجام خواهیم داد. و در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایستۀ ما به ارث خواهند برد.

**امنیّت مؤمنان صالح العمل از فَزَع اکبر**

آیۀ قبل راجع به صحنۀ پاداش متّقین (مؤمنین صالح العمل) بود: «لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ»؛ آنها چنان در امنیّتند که در روز قیامت، آن ترس بزرگ آنها را محزون نمی‌کند، ترس بزرگی که همه را به وحشت می‌افکند و کودکان را پیر می‌کند. آن روز انسان‌های متّقیِ صالح‌العمل در امانند. آن فَزَع بزرگ، وحشت و ترس عظیم آنها را محزون نمی‌کند. آن روز چه روزی است؟

**به هم پیچیده شدن آسمان و زمین**

يَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ كَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ

آن روز در عین حال که روز وحشتناکی است مؤمنین حزنی ندارند، وحشت و عظمت آن روز در قرآن این‌طور تعبیر شده: آن روزی است که ما آسمان‌ها را در هم می‌پیچیم مانند پیچیدن طومار.

سِجِلّ یعنی هر چه که روی آن بنویسند، به قطعات سنگ که سابق روی آنها می‌نوشتند سجلّ می‌گفتند. هر ورقی که روی آن بنویسند سجلّ گفته می‌شود. سابق چنین بوده که می‌گفتند طومار، هم برای نامه نوشتن و هم برای کتاب نوشتن طومار استفاده می‌کردند، می‌پیچیدند بعد هم که می‌خواستند بنویسند تدریجاً آن طومار را باز می‌کردند و می‌نوشتند. وقتی نوشتن تمام می‌شد دوباره می‌پیچیدند لوله می‌کردند و کنار می‌گذاشتند محفوظ می‌ماند و تا نمی‌خورد. منتهی مادامی که نپیچیده بودند نوشته‌ها و خطوط و نقش‌ها و جملات و سطرها معلوم بود، همین‌که پیچیده می‌شد دیگر چیزی پیدا نبود.

فعلاً عالمِ خلقت درحال گسترش است الآن باز است نپیچیدند، طومار باز است ولذا همه چیز در جای خودش محفوظ است؛ این زمین و آن آسمان و آن دیوار و آن کوه و آن دریا و ماه و خورشید و آن هم انسان و آن هم حیوان و همۀ خطوط و نقوش از هم ممتازند.

**روز بسته شدن طومار اعمال انسان‌ها**

امّا روزی خواهد آمد که عالم در هم پیچیده می‌شود. ندا می‌آید:

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ [[2]](#footnote-2)

امروز فرمانروایی از آنِ کیست؟ از آنِ خداوند یکتای قهّار است.

آن روز دیگر همه رو به فنا هستند، همان‌گونه که طومارِ نوشته تا باز است تمام نقوش و خطوط در آن پیداست وقتی که پیچیده شد دیگر ناپیداست، دیده نمی‌شود. الآن که عالم در حال گسترش طومار است، باز شده همه چیز از هم ممتاز است، روزی خواهد آمد که ما آن را در هم می‌پیچیم.

«يَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ»؛ اگر از آسمان اسم برده شده نَفی ماسِوی که نشده، یک قسمت از عالم خلقت را که عظمت آن به آسمان‌هاست ما در هم می‌پیچیم. آن قدرتی که آسمان‌های به آن عظمت را به هم می‌پیچد معلوم است کرۀ زمین که در مقابل این عالم ذرّه‌ای است، آن هم پیچیده خواهد شد.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ [[3]](#footnote-3)

در آن روز زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها (به آسمان‌های دیگر) تبدیل می‌شود.

در کلّ عالم دگرگونی حاصل می‌شود؛ آن روز زمین غیر از این زمین است، آسمان‌ها غیر از این آسمان است.

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. وَ إِذَا الْجِبالُ سُيِّرَتْ [[4]](#footnote-4)‏

در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود. در آن هنگام که ستارگان تیره شوند. در آن هنگام که کوه‌ها به حرکت درآیند.

 ‏

 ‏

تمام نظامات عالم به هم می‌خورد. اینجا هم آیه اشاره به همین مطلب دارد، فعلاً طومار عالم باز و همه چیز از هم ممتاز است ولی روزی می‌رسد که ما عالم را در هم می‌پیچیم، عالم در هم پیچیده می‌شود و دیگر هیچ چیز مشهود نیست.

کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إلَّا وَجْهَهُ [[5]](#footnote-5)

همه چیز جز ذات او فانی می‌شود.

کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ وَ یَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْاِکْرامِ [[6]](#footnote-6)

همۀ کسانی که روی زمین هستند فانی می‌شوند. و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند.

بدانید یک روزی طومار عالم پیچیده خواهد شد پس فعلاً خود را بشناسید و از این بازبودن طومار خلقت استفاده کنید و آنچه باید بنویسید، بنویسید. روزی خواهد آمد که همۀ اینها در هم پیچیده می‌شود.

يَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ كَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُب‏

 روزی برسد که ما آسمان را بپیچیم مانند پیچیدن اوراق نوشته شده.

**منظور از لام در لِلکُتب**

ظاهراً لام در لِلْکُتُب به اصطلاح اهل ادب لامِ اضافه است، همان سجلّی است که برای نوشتنی‌هاست، برای کتاب‌ها و کتابت‌هاست. یا اینکه لام، لامِ علّت باشد که ما می‌پیچیم برای اینکه نامه‌های عمل به حساب بیاید. این نظام در هم پیچیده می‌شود، نظام دیگری از نو به وجود می‌آید که آنجا برای بروز نامه‌ها و به دست دادن نامه‌های اعمال است. هر دو محتمل هست.

در کلمۀ لِلْکُتُب، لام برای علّت باشد که ما می‌پیچیم تا به مسئلۀ کتب و نامه‌های اعمال برسیم یا لام، لامِ اضافه باشد که نسبت به همان طیّ دارد یعنی سجلّی که برای نوشتن‌هاست در هم پیچیده می‌شود که این عالم هم تشبیه شده به این کیفیّت که الآن تمام نقوش و کلمات نوشته شده، همه از هم ممتازند، می‌بینیم ولی روزی همه برچیده می‌شود.

**آسانی بازگردانیِ آفرینش برای ما**

يَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ كَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ

روزی که آسمان‌ها را مانند پیچیدن طومار در هم می‌پیچیم، همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را بازمی‌گردانیم.

 یعنی برای ما کاری ندارد، همان قدرتی که آفرینش را آغاز کرده همان قدرت، این نظام را به پایان می‌رساند، آن آفریننده جمع می‌کند، آن کس که باز می‌کند در هم می پیچد.

شما همان‌طوری که نامه‌ای را باز می‌کنید و می‌نویسید، با همان قدرت نامۀ نوشته را در هم می‌پیچید لوله‌اش می‌کنید و کنار می‌گذارید، ما هم همین‌طوریم، واقعاً تمام عالم برای ما مانند ورقی به دست شماست، شما آن ورق را باز می‌کنید می‌نویسید و در هم می‌پیچید، ما هم این نامۀ کتابِ خلقت را فعلاً باز کرده‌ایم و نوشته‌ایم و این نوشته را در هم می‌پیچیم، برای ما دشواری ندارد. «كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ»؛ همان‌گونه‌ای که در اوّلِ آفرینش ما شروع کرده‌ایم، ما همان قدرت هستیم همان را دوباره برمی‌گردانیم.

این مضمون در مواضع متعدّد در قرآن آمده است. مثلاً در جایی داریم: «كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُون‏»[[7]](#footnote-7)؛

همان‌گونه‌ای که شما را آفریده دوباره برمی‌گردید. با قدرت او برمی‌گردید، با قدرت او آمده‌اید، مگر شما با اختیار خود آمده‌اید؟ کیست که بتواند ادّعا کند من با میل خودم آمده‌ام، با میل خودم زندگی می‌کنم، با میل خودم می‌مانم. کسی هست که چنین ادّعایی داشته باشد؟ گردن کلفت‌های عالم نتوانستند، گردنشان را در سرشان فرو بردند و در زیر خاک‌ها آنها را پوساندند، آن‌که می‌تواند ادّعا کند من هستم.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأرْضِ [[8]](#footnote-8)

فرعون در زمین برتری جویی کرد.

فرعون با آن علوّی که داشت و اقتداری که به او داده بودیم با یک قطره آب نابودش کردیم. ما به او نَفَس دادیم خیال می‌کرد مالِ خودش است. می‌گفت: «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى‏»[[9]](#footnote-9)؛ من پروردگار برتر شما هستم. نَفَسش را از او گرفتیم، آب در حلق او ریختیم، گفت عجب! با یک هوا و با یک باد زنده بود و با قطرۀ آبی مُرد.

همان‌طور که شما را خلق کرده بی‌اختیار شما را آورده نطفۀ شما را منعقد کرده بی‌خبر از همه جا بودید، همان نطفه را پرورش داده و به اینجا رسانده باز هم شما را برمی‌گرداند. به «اَرْذَلِ الْعُمُر» هم می‌تواند شما را برساند.

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى‏ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَیْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً [[10]](#footnote-10)

خداوند شما را آفرید سپس شما را می‌میراند، بعضی از شما به پست‌ترین دوران عمر می‌رسد تا پس از علم و آگاهی چیزی نداند.

به یک دوران پستی از زندگی برسید که دیگر همۀ آموخته شده‌ها یادتان برود، آنچه را می‌دانستید فراموش می‌کنید. آدم به سنّی می‌رسد که اسم فرزندان خود را فراموش می‌کند، آنها را اصلاً نمی‌شناسد، چه بسا به اینجا می‌رسد. دربارۀ یکی از بزرگان مراجع تقلید که مرجعیّت عامّه داشته نقل می‌کنند سنّش به جایی رسید که علومش را فراموش کرده بود از شاگردش تقلید می‌کرد.

کسی قدرت ندارد که بگوید من خودم آمده‌ام خودم نفس می‌کشم خودم زندگی می‌کنم. این‌طور نیست،

شما را بی‌اختیار آورده‌اند بی‌اختیار هم نگه داشته‌اند و بی‌اختیار هم می‌برند. آیۀ دیگر می‌فرماید:

وَ هُوَ الَّذی يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ [[11]](#footnote-11)

او کسی است که آفرینش را آغاز کرده دوباره آن را برمی‌گرداند و این کار برای او آسان‌تر است.

برگرداندن آن آسانتر است، البتّه به زعم شما آسانتر است والّا برای او که آسانی و مشکلی ندارد. آن کسی که خانه‌ای را برای اوّلین بار ساخته اگر ویرانش کند برای بار دوّم بهتر می‌تواند بسازد. می‌فرماید: من همانی هستم که آفرینش را آغاز کردم دوباره برمی‌گردانم: «وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ»؛ برگرداندن برای او آسانتر است، از دید شما، نه با قدرت او، قدرت او یکسان است فرقی نمی‌کند. همان قدرتی که آدم ابوالبشر را آفریده مگر ابتدا ناقص بوده که کم‌کم دستش عادت کرده و حالا بهتر می‌آفریند؟ این‌طور نیست. همان روز اوّل هم مثل حالا ساخته است. روز اوّل هم زیباترینش را آفرید. آدم ابوالبشر و حوّا علیهما السّلام اوّل انسان بودند و زیباتر از ما هم بودند، پنج‌هزار سال قبل تقریباً جناب یوسف را آفریده، خیلی زیباتر از حالا هم آفریده، این‌طور نیست که دست او مهارت پیدا کند بهتر بیافریند نه، قدرتِ او مطلقه است. پس این هم یک آیه که راجع به همین مطلب است.

**پیچیده شدن طومار عالم، وعدۀ قطعی خداوند**

وَعْداً عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلينَ‏

 این وعده‌ای قطعی است که ما داده‌ایم و حتماً به این وعده وفا خواهیم کرد.

بطور مسلّم ما کنندۀ این کاریم، شکّی در آن نیست. عالم را می‌پیچیم و دوباره از نو می‌سازیم.

در این جملۀ «وَعْداً عَلَيْنا» چند تأکید شده، کلمۀ «وَعد»؛ وعده کردن. اگر شخص بزرگی بگوید من وعده کرده‌ام. حتمی است چون حتماً انجام خواهد داد. کلمۀ «عَلَینا» هم تأکید است یعنی بر عهدۀ من است. اگر شخص بزرگی بگوید من این مطلب را به عهده گرفته‌ام، تردیدی در انجام آن نیست. بعد هم «إِنَّا» آمده با کلمۀ تحقیق آمده یعنی مسّلم و قطعی است. فرموده: «إِنَّا»، نفرموده: «إِنّی». چون از موضع قدرت صحبت می‌کند «إِنَّا» فرموده است.

جایی که مسئلۀ عبودیّت و الوهیّت باشد در آنجا خداوند «من» می‌فرماید: «أَنِ اعْبُدُونی»[[12]](#footnote-12)؛ مرا عبادت کنید. چون در مسئلۀ عبادت باید توحید باشد، با کلمۀ یایِ وحده به اصطلاح گفته می‌شود، من را عبادت کنید. نمی‌فرماید ما را عبادت کنید. مناسب نبود که بگوید ما را عبادت کنید چون معبود باید واحد باشد و بگوید من را عبادت کنید. امّا وقتی سخن از قدرت به میان می‌آید از موضع قدرت بحث می‌کند و «ما» گفته می‌شود:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ [[13]](#footnote-13)

ما قرآن را فرود آورده‌ایم و قطعاً ما نگهدار آن خواهیم بود.

ما هستیم که شما را خلق کرده‌ایم و ما هستیم که دوباره شما را بر می‌گردانیم. سخن از موضع قدرت است ولذا «إِنَّا کُنّا» که در آیه آمده جمع است، از فعل ماضی استفاده شده است، بطور قطع و مسلّم ما چنین بوده‌ایم یعنی همیشه مستمرّاً قدرت ما همین است که هیچ وقتی زوال ندارد. «إِنَّا كُنَّا فاعِلينَ‏»؛ اسم فاعل هم تعبیر شده یعنی ما کنندۀ این کاریم که حتماً شما را در دل خاک می‌پوسانیم دوباره شما را برمی‌انگیزیم، پس اکنون به حساب خود برسید و خود را آماده کنید.

**بشارت دنیایی مؤمنان صالح العمل**

آیۀ بعد هم: «وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ»[[14]](#footnote-14)؛ بشارتی است به مؤمنین برای سعادت دنیوی‌شان.

پاداشی در آخرت دارند که: «لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ»[[15]](#footnote-15)؛ در آخرت پاداششان این است که از وحشت عظیم در امانند، ترس بزرگ آنها را محزون نمی‌کند و فرشتگان رحمت به استقبالشان می‌روند و غرق در نعمتند.

در دنیا هم ما مقرّر کرده‌ایم که عاقبت بندگان صالح بر این دنیا حکومت کنند این هم پاداش دنیوی بندگان صالح است که حاکم بر زمین باشند و قدرت در زمین به دست آنها بیفتد و الّا آفرینش عالم، بیهوده و نقض غرض است.

اگر این بشرِ خونخوارِ مفسدِ جنایتکار حاکم بر زمین باشد همین‌طور که در دنیا می‌بینیم چکار می‌کنند، اگر علی و آل‌علی علیهم السلام را کنار بگذاریم، ببینید دنیا چه وضع و حالی پیدا می‌کند؟

برای تصاحب امکانات موجود در عالم مانند گرگ و خوک به هم می‌پرند، شکم می‌درند. آیا اینها بشر متمدّنند؟ می‌بینید در عالم چه می‌کنند، جنایت‌هایی که هیچ گرگ خونخواری به هم نمی‌کند که آدم شرمنده می‌شود که بگوید اینها بشرند و این کارهای واقعاً زشت را مرتکب می‌شوند. اگر واقعاً هدف از خلقت همین باشد این همان مصداق سخن ملائکه می شود که به خدا گفتند:

أَ تَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ [[16]](#footnote-16)

آیا می‌خواهی موجودی بیافرینی که دائماً خونریزی و افساد کند.

حق تعالی در جوابشان فرمود: «إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُون‏»؛ من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. در رداء قدرتم علی و آل‌علی علیهم السّلامند، عالَم برای آنها است نه برای این خوک‌های شهوت‌پرست و گرگ‌های خون‌آشام**.** این از حکمت دور است که در عالم کسی باغ و بُستانی خیلی مجهّز و باشکوه بسازد و زحمت‌ها بکشد، درخت‌ها بکارد و نهرها جاری کند و قصرها بسازد بعد خوک‌ها را بریزند در آنجا زندگی کنند، به هم بپرند و فضله بریزند و آخر هم بمیرند و لاشه‌شان هم بگندد، این‌که حکمت نیست.

خداوند متعال، عالَم به این عظمت را برای کی آفریده؟ برای این بشر خونخوار؟ نه، در حال حاضر یک نفر در این عالم زندگی می‌کند که همه چیز به آبروی اوست و او وجود اقدس ولیّ زمان، مهدی آل‌محمّد ارواحنا فداه است. سفره را برای او گسترده‌اند، چون او با این بدن در عالَم زندگی می‌کند باید آفتاب بتابد، باید باران ببارد، باید هوا باشد، باید آب‌ها باشد، این سفره برای اوست منتهی ما در کنار این سفره به آبروی او نشسته‌ایم که ما را بیرون نمی‌کنند. اگر کلمۀ انسان هم روی ما گذاشته‌اند به آبروی اوست والّا کلمۀ انسان هم برای ما شایسته نبود که گفته بشود. انسان اوست و سفره هم مال اوست، گدا گرسنه‌ها هم آمده‌اند کنار سفره نشسته‌اند، بیرونشان نمی‌کنند.

مثلاً سلطانی برای یک شخصیّت عظیمی، بساط سلطنتی چیده باشد بعد او بیاید و دنبال او دیگران هم بیایند بنشینند، اینها را بیرون نمی‌کنند چون اینها هم همراه او آمده‌اند کنار او و زیر سایۀ او نشسته‌اند والّا اگر از اوّل سلطان برای آدمِ بی‌ادبِ بی‌تربیت سفره بگستراند که هیچ منطقی نیست، عُقلا او را تقبیح و مذمّت می‌کنند و می‌گویند این بساط را برای این آدم بی‌تربیتی چیدی که هیچ چیز نمی‌فهمد، نه عقلی دارد و نه علمی، او را تقبیح می‌کنند.

اگر ما در این زمان، ولیّ زمان را کنار بگذاریم دنیا چه امتیازی خواهد داشت؟ هیچ، یک دستگاه لغو بلکه ظالمانه و اصلاً خلاف حکمت خواهد بود. این‌همه نعمت‌های گوناگون چیده شده باشد برای این بشر خون‌خوارِ شکم‌خوارِ شهوت‌رانی که بر سر و کلّۀ هم می‌کوبند. آیا این ظلم نیست؟ این ارادۀ حق تعالی است که بالاخره باید این عالَم به دست بندۀ صالح من بیفتد.

**مراد از ذکر، تورات یا قرآن کریم؟**

وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُون‏ [[17]](#footnote-17)

 و در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگانِ شایستۀ ما به ارث خواهند برد.

در اینجا مراد از کلمۀ ذکر ممکن است قرآن باشد، ممکن است مُراد تورات باشد ، چون کلمۀ ذکر در قرآن به چند معنا به کار رفته است. ذکر در اصل به معنای یادآوری است، یکی از مصادیق ذکر قرآن است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون‏ [[18]](#footnote-18)

ما قرآن را نازل کردیم و ما بطور قطع نگهدار آنیم.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبين [[19]](#footnote-19)‏

این (کتاب) جز ذکر و قرآن مبین نیست.

در این دو آیه از قرآن تعبیر به ذکر شده است. در قرآن از رسول اکرم هم تعبیر به ذکر شده است:

فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِی الْأَلْبابِ الَّذينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً. رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ [[20]](#footnote-20)

ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید، به راستی خداوند به سوی شما ذکر نازل کرده است. پیامبری که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند.

در این آیه به اصطلاح اهل ادب کلمۀ «رَسُولاً» عطفِ بیان برای «ذِکر» است، ما ذکری را فرود آورده‌ایم که رسول است و کتاب را بر شما تلاوت می‌کند. و گاهی هم ذِکر تورات است، از تورات هم در قرآن تعبیر به ذکر شده است:

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسى‏ وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِياءً وَ ذِكْراً لِلْمُتَّقين‏ [[21]](#footnote-21)

 ما به موسی و هارون ذِکر دادیم، مراد از ذِکر همان تورات است.

هر چه که مردم را به یاد خدا بیفکند ذکر است. قرآن به یاد خدا می‌افکند، رسول به یاد خدا می‌افکند، تورات هم در زمان خودش که کتاب نور و کتاب هدایت بوده آن هم ذکر بوده است. اینجا احتمال دارد که مراد تورات باشد:

وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ

 مراد از زبور ممکن است همان زبور جناب داوود علیه السلام باشد، منتهی کتاب شریعت نبوده، انجیل و تورات کتاب شریعت‌اند امّا زبور کتاب پند و اندرز و اخلاقیات بوده، به هر حال بعد از ذکر است، چون زبور هم بعد از تورات است ولذا این خودش قرینه می‌شود برای اینکه مراد از ذکر همان تورات است:

وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُون‏

 زبوری که بعد از ذکر (بعد از تورات) آمده ما در آنجا هم مقرّر کرده‌ایم که باید بندگان صالح من حاکم باشند. این یک احتمال اینکه مراد از ذکر تورات است. احتمال دیگر اینکه منظور از زبور تمام کتاب‌های آسمانی سَلَف باشد چون از کتاب آسمانی به زبور تعبیر می‌شود و مراد از ذکر، قرآن است منتهی کلمۀ «مِنْ بَعْد» بُعد زمانی نیست بلکه به معنای علاوه است یعنی علاوۀ بر قرآن ما در همۀ کتاب‌های آسمانی پیشین، مقرّر کرده‌ایم که باید بندگان صالح من در روی زمین حکومت کنند.

حاکمیّت بندگان صالح بر روی زمین

وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُون‏

و در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگانِ شایستۀ ما به ارث خواهند برد.

حکومت زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند. وارث می‌شوند به این معناست که منتقل می‌شود از این به او، مثل کسی که می‌میرد و ماتَرَک او به دیگری می‌رسد. عاقبت صالحان به جای ناصالحان می‌نشینند و تمام امکاناتی که بشرِ ناصالح دارد به دست بندگان صالح من می‌افتد و اینها وارث زمین می‌شوند یعنی جای آنها را می‌گیرند و تمام امکاناتشان را مورد استفاده قرار می‌دهند پس: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُون»؛‏ من مقرّر کرده‌ام که این زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند.

**اصحاب المهدی در آخر الزّمان**

در تفسیر و تأویل داریم که مراد از این آیه اشاره به زمان ظهور ولیّ زمان ارواحنا له الفداء است. امام باقر علیه السلام فرمود: این «عِبادِیَ الصَّالِحُون» که در آیه آمده است مراد اصحاب حضرت مهدی در آخرالزّمانند.

و همین‌طور رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ‏ اللَّهُ‏ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِی فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً

اگر تمام عمر دنیا منقضی بشود و یک روز باقی بماند خداوند آن یک روز را آنچنان طولانی می‌گرداند تا از فرزندان من، مردی برخیزد که عالم را غرق در قسط و عدل کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد.

مردی از امام رضا علیه السلام سؤال کرد: «أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ»؛ آقا! شما صاحب‌الامر هستید؟ آن کس که فرمان خدا در عالم به دست او اجرا خواهد شد. فرمود:

أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَ لَكِنِّی لَسْتُ‏ بِالَّذِی أَمْلَؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً [[22]](#footnote-22)

من صاحب این امرم یعنی صاحب فرمان الهی در این زمان من هستم ولی من آن کسی نیستم که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همچنان که پر از جور شده باشد.

چون هر امامی در زمان خودش صاحب‌الامر است و شیعیان به حکم قرآن موظّفند از او اطاعت کنند:

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُم‏ [[23]](#footnote-23)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر که از خودتان هستند اطاعت نمایید.

بله، هر امامی در زمان خودش ولیّ امر و صاحب امر است منتهی من او نیستم، صاحب امر کسی که دنیا را پر از قسط و عدل می‌کند.

وَ كَيْفَ أَكُونُ ذَلِكَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ بَدَنِی

چطور من صاحب‌الامر باشم و حال آنکه می‌بینی بدن من رو به ضعف رفته است.

پیر شده‌ام محاسنم سفید شده و قوا به تحلیل رفته، او کسی است که دنیا پیرش نمی‌کند، گذشت روزگار بر او فتور و سُستی ایجاد نمی‌کند. او بعد از عمر طولانی که حالا نمی‌دانیم که چه مقدار مشیّت خدا تعلّق گرفته، شاید بعد از یک میلیون سال وقتی می‌آید در صورت یک انسان چهل ساله که قوی است ظاهر می‌شود. در همین حدیث امام رضا علیه السلام فرمود:

لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا

او وقتی با دست خود اشاره کند درخت‌های کهن‌سال را از ریشه می‌کَنَد. من کِی صاحب‌الامر هستم در حالی که بدنم رو به ضعف رفته است. «ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِی»؛ آن کسی که ولیّ امر است چهارمین فرزند من خواهد بود.‏

فَإِذَا خَرَجَ‏ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وَضَعَ مِيزَانَ‏ الْعَدْلِ‏ بَيْنَ النَّاسِ [[24]](#footnote-24)

«فاذا خرج اشرقت الارض بنور ربها و وضع میزان العدل بین الناس[[25]](#footnote-25)2»

هنگامی که ظهور کند جهان با نور پروردگارش می‌درخشد، او میزان را به عدل در میان مردم قرار می‌دهد.

**حضرت خضر علیه السلام مونس حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه در ایّام غیبت**

امام رضا علیه السلام فرمود: حضرت خضر چون آب حیات نوشیده همواره زنده است.

فَهُوَ حَیٌّ لَا يَمُوتُ حَتَّى‏ يُنْفَخَ‏ فِی الصُّورِ وَ إِنَّهُ لَيَأْتِينَا فَيُسَلِّمُ فَنَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ لَا نَرَى شَخْصَهُ [[26]](#footnote-26)‏

تا زمانی که در صور دمیده شود حضرت خضر زنده است، او همیشه پیش ما می‌آید به ما سلام می‌کند، صدای او را می‌شنویم ولی شخص او را نمی‌بینیم.

وَ سَيُؤْنِسُ اللَّهُ بِهِ وَحْشَةَ قَائِمِنَا فِی غَيْبَتِهِ وَ يَصِلُ بِهِ وَحْدَتَهُ‏

با همراهی خضر علیه السلام خداوند غربت قائم ما را در دوران غیبتش برطرف می‌کند و رنج تنهایی را از او برمی دارد.

امام زمان علیه السلام با بشر عادی که نمی‌تواند انس بگیرد، او کجا و امثال ماها کجا. ولذا خداوند حضرت خضر را زنده نگهداشته است که ندیم او باشد با او بیاید و آن وحشت و رنج غربت او را برطرف کند.

**پیشگویی دعبل خزاعی و تحسین امام رضا علیه السلام**

دِعبِل خُزاعی هم در آن قصیده‌ای که در حضور امام رضا علیه السلام خواند در ضمن قصیده‌اش به همین مطلب ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره کرد و گفت:

خُرُوجُ إِمامٍ لامَحالَةَ خارِجٌ یَقُومُ عَلَی اسْمِ اللهِ وَ الْبَرَکاتِ [[27]](#footnote-27)

قطعا باید امامی ظهور کند، او بر اسم خدا و برکات قیام می‌کند.

یُمَیِّزُ فینا کُلَّ حَقٍّ وَ باطِلٍ وَ یُجْزِی عَلَی النَّعْماءِ وَ النَّقِماتِ

او می‌آید حقّ و باطل را از هم جدا می‌کند، اوست که بر نعمت‌ها پاداش می‌دهد و بر نقمت‌ها و گنه‌کاری‌ها کیفر می‌دهد.

امام رضا علیه السلام وقتی این شعر را از او شنید فرمود:

یا خُزاعِیُّ نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَی لِسانِکَ

ای خُزاعی! این دو بیتی را که گفتی روح القدس به زبانت جاری کرد.

هَلْ تَدْرِی مَنْ هذا الْإِمامُ وَ مَتَی یَقُومُ؟

آیا می‌دانی آن امام کیست و کِی قیام می‌کند؟

لا یا مَولایَ إِلَّا أَنِّی سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمامٍ مِنْکُمْ یُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسادِ وَ یَمْلَؤُها عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً

 گفت: نمی‌دانم که کیست ولی همین‌قدر من شنیده‌ام و اعتقاد به این مطلب دارم که امامی از شما باید ظهور کند و زمین را از لوث فساد پاک گرداند و آن را پر از عدل کند چنان‌که پر از ظلم شده باشد.

فَقالَ یا دِعْبِلُ الْإِمامُ بَعْدی مُحَمَّدٌ ابْنِی وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِیٌّ وَ بَعْدَ عَلِیٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقائِمُ الْمُنْتَظَرُ فی غَیْبَتِهِ الْمُطاعُ فی ظُهُورِهِ

امام رضا علیه السلام فرمود: ای دعبل! بعد از من پسرم محمّد جانشین من است، بعد از او پسرش علی امام است، بعد از علی پسرش حسن امام است و بعد از حسن پسرش حجّت قائم امام است آن کسی که در زمان غیبتش انتظارش را می‌کشند وقتی هم که قیام کند از او فرمان‌برداری می‌کنند و ولایت به دست مبارک او خواهد بود.

**چرا شیعه همیشه مورد هجوم و مظلوم است؟**

کسی سؤال می‌کرد چطور است که شیعه در طول تاریخ این‌قدر مورد ظلم قرار گرفته است و همیشه لبۀ تیز حرب‌ها متوجّه شیعه بوده است؟ جواب معلوم است چون شیعه منطقش این است، می‌گوید جز علی و آل‌علی علیهم السلام همه باطلند، تمام حکومت‌ها در عالم باطلند باید علی و آل‌علی علیهم السلام حکومت کنند. شیعه اگر زورش برسد و قدرت به دست بیاورد همۀ حکومت‌های باطل را از بین می‌برد. معلوم است که حکومت‌ها می‌دانند که شیعه برای از بین بردن آنها کمر بسته از این جهت همیشه لبۀ تیز حرب‌هاشان علیه شیعه است واِلّا دیگران که کاری به این کارها ندارند، هر چه باشد تسلیم می‌شوند، یزید هم باشد تسلیم می‌شوند.

مگر تسلیم نشده‌اند؟ می‌گفتند امام حسین واجب القتل است چون در مقابل یزید قیام کرده و بر ما واجب است از یزید اطاعت کنیم. با چنین کسانی هیچ‌کس دشمن نمی‌شود ولی با شیعه دشمنند که می‌گوید جز علی وآل‌علی علیهم السلام کسی از جانب خدا حق ندارد حاکم مطلق باشد ولذا حربۀ تیزشان هم متوجّه شیعه بوده و خواهد بود و می‌کوشیدند او را لکّه‌دار کنند و شکست بدهند.

**امام رضا علیه السلام واقعاً غریب الغرباء**

امام رضا علیه السلام وقتی به دربار مأمون وارد می‌شدند خون دل می‌خوردند. آن حضرت معروف به غریب‌الغرباست، در میان غربا هم غریب بود. اگر کسی در شهر خودش نباشد مردم می‌گویند او در اینجا غریب است به او می‌رسند، دلجویی می‌کنند، تنهایش نمی‌گذارند.

امام رضا علیه السلام غریب بود او از وطنش دور افتاده بود، در وطنش نبود در ایران بود و اینجا هم مردم خیال می‌کردند که مأمون غلام حلقه به گوش امام است، کاملاً به او محبّت می‌کند و سفره‌های چرب و نرم برای او می‌گسترد و خیلی تجلیل می‌کند و احترام می‌گذارد و برای همین، کسی به داد آن حضرت نمی‌رسید، هر چه از مأمون خون دل هم می‌خورد صدایش در نمی‌آمد، کسی هم نمی‌فهمید که امام از معاشرت با مأمون چقدر رنج می‌برد.

مأمون در حضور مردم از امام رضا علیه السلام احترام و تجلیل می‌کرد در خلوت که می‌شد نیش می‌زد و راستی خون به دل امام رضا می‌ریخت و لذا هر روزی که آقا از نماز برمی‌گشت با همان بدن عرق‌دارش دعا می‌کرد: خدایا! اگر فرج من در مرگ من است زودتر مرگ مرا برسان. از اینجا معلوم بود که رنج می‌برد ولی مردم خبر نداشتند خیال می‌کردند امام در بساط قدرت مأمون است و مشکل خاصّی ندارد.

**کینۀ قلبی مأمون از امام رضا علیه السلام**

ولذا امام رضا علیه السلام در میان غربا هم غریب بود، کسی نمی‌دانست که او از وطن که دور افتاده گرفتار عفریتی مثل مأمون شده و این‌همه رنج‌ها دارد. می‌دیدند که امام وقتی وارد دربار می‌شد دربان‌ها پرده بلند می‌کردند، احترام می‌کردند و هنگام خروج امام هم پرده بلند می‌کردند. بنی‌عبّاس از این احترام به امام رنج می‌بردند، به دربان‌ها سفارش کردند که بعد از این، وقتی امام وارد شدند شما احترام نکنید، پرده بلند نکنید تا ایشان سبک شده اهانت بشود. بار اوّل که امام وارد شد آنها بی‌اختیار از جا پریدند و باز پرده بلند کردند و امام وارد شد، بعد از رفتنِ امام، آنها آمدند و گفتند ما به شما گفته بودیم این کار را نکنید، دربان‌ها را تهدید کردند.

بعد بار دوّم که آقا آمد آنها برنخاستند، آنها که برنخاستند باد تندی وزید و پرده را بلند کرد و همانجا نگه داشت تا امام وارد شد، موقع خروج هم دوباره باد آمد و پرده را بلند کرد که امام بیرون آمدند، این جریان برای آنها خیلی سنگین تمام شد. به هم گفتند این فایده‌ای ندارد، معلوم است که خدا می‌خواهد او را بزرگ کند، ما هر چقدر هم که بخواهیم کوچک نخواهد شد ولذا از کار خودشان هم پشیمان شدند.

به هر حال کینۀ حضرت به دل مأمون بود و آن جمله‌ای را که حضرت در نیشابور فرمود: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ‏ شُرُوطِهَا» خیلی ضربۀ کاری بود که بر پیکر حکومت مأمون وارد آورد.

خیلی عجیب بود، از همانجا کینه در دل مأمون نشست، در آن مجمع عظیم نیشابور که بیست و چهار هزار قلمدان فقط برای نوشتن حدیث بوده چقدر جمعیّت در آنجا بوده که بیست و چهار هزار محدّث و راوی بودند. در آن غوغا امام این جمله را فرمودند:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ‏ شُرُوطِهَا [[28]](#footnote-28)

 کلمۀ لااله الّا الله، کلمۀ توحید قلعۀ محکم خداست، هر کس به آن وارد شود در امان است و عذاب نخواهد دید، آنگاه که مرکب امام به راه افتاد فرمود امّا شرط دارد و من همان شرط توحیدم.

یعنی چه؟ یعنی همان دین شما، اسلام شما بخواهد دین باشد باید من در آن حکومت کنم باید دنبال من باشید. یعنی مأمونی که الآن حاکم است هیچ و پوچ و باطل است، شرط دیانت شما، شرط توحید شما من هستم: «أَنَا مِنْ‏ شُرُوطِهَا»؛ این اثبات حقّانیتِ خود و بُطلان مأمون است.

**انتقام ظالمانۀ مأمون از امام رضا علیه السلام**

 ولذا این کینه در دل مأمون نشست و بعد هم جریان دیگری که سرانجام امام مسمومانه به شهادت رسید. از خانۀ مأمون که بیرون آمد عبا سر کشیده بود به اباصلت هم گفته بود وقتی عبا سر کشیدم از من چیزی نپرس، احوال‌پرسی نکن، چیزی به من نگو. بس که لطف و رحمت و عنایت داشت، رئوف بود. مبادا که از من احوال‌پرسی کنی و بفهمی که من مریض شدم، بعد کم‌کم به گوش مردم برسد. ممکن است ازدحام و غوغایی بشود، خون‌هایی ریخته بشود که درست نباشد.

با همان حال به خانه رسید «يَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ‏ السَّلِيم‏»[[29]](#footnote-29)؛ مثل مار گزیده به خود می‌پیچید. نمی‌توانست بخوابد، نمی‌توانست بنشیند. گاه می‌نشست، گاه برمی‌خاست، گاه راه می‌رفت. پنجاه بار حضرت خود را حرکت داد، امعاء و احشاء امام علیه السلام دگرگون شده بود، تا فرزند جوانش رسید و سر پدر را به دامن گرفت و درآغوش پسر به عالم قدس ارتحال پیدا کرد.

 و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیات 104 و 105. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ غافر، آیۀ 16. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ ابراهیم، آیۀ 48. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سورۀ تکویر، آیات 1 تا 3. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ قصص، آیۀ 88. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ رحمان، آیات 26 و 27. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ اعراف، آیۀ 29. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ قصص، آیۀ 4. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سورۀ نازعات، آیۀ 24. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ نحل، آیۀ 70. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سورۀ روم، آیۀ 27. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سورۀ یس، آیۀ 61. [↑](#footnote-ref-12)
13. - سورۀ حجر، آیۀ 9. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سورۀ انبیاء، آیۀ 105. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سورۀ انبیاء، آیۀ 103. [↑](#footnote-ref-15)
16. - سورۀ بقره، آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-16)
17. - سورۀ انبیاء، آیۀ 105. [↑](#footnote-ref-17)
18. - سورۀ حجر، آیۀ 9. [↑](#footnote-ref-18)
19. - سورۀ یس، آیۀ 69. [↑](#footnote-ref-19)
20. - سورۀ طلاق، آیات 10 و 11. [↑](#footnote-ref-20)
21. - سورۀ انبیاء، آیۀ 48. [↑](#footnote-ref-21)
22. - کمال الدین، جلد 2، صفحۀ 376. [↑](#footnote-ref-22)
23. - سورۀ نساء، آیۀ 59. [↑](#footnote-ref-23)
24. - بحارالانوار، جلد 52، صفحۀ 322. [↑](#footnote-ref-24)
25. 2 . بحار الانوار، ج 52، ص 322 [↑](#footnote-ref-25)
26. - کمال الدین، جلد 2، صفحۀ 390. [↑](#footnote-ref-26)
27. - بحارالانوار، جلد 51، صفحۀ 154. [↑](#footnote-ref-27)
28. - امالی صدوق، صفحۀ 235. [↑](#footnote-ref-28)
29. - امالی صدوق، صفحۀ 625. [↑](#footnote-ref-29)